

بازدید شد
۱۳۸۱

بازرسی شد

۴
۳۸۷/۱۱۸۲۲
اسکن شد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب: رساله در خصوص سیرت ائمه
مؤلف: _____
موضوع تألیف: _____

شماره دفتر: ۶۹۰۰
۵۰۸

۳۸۷/۱۱/۲۳
اسکن شد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب: رساله در خصوص تأسیس رفقانه
مؤلف:
موضوع تألیف:

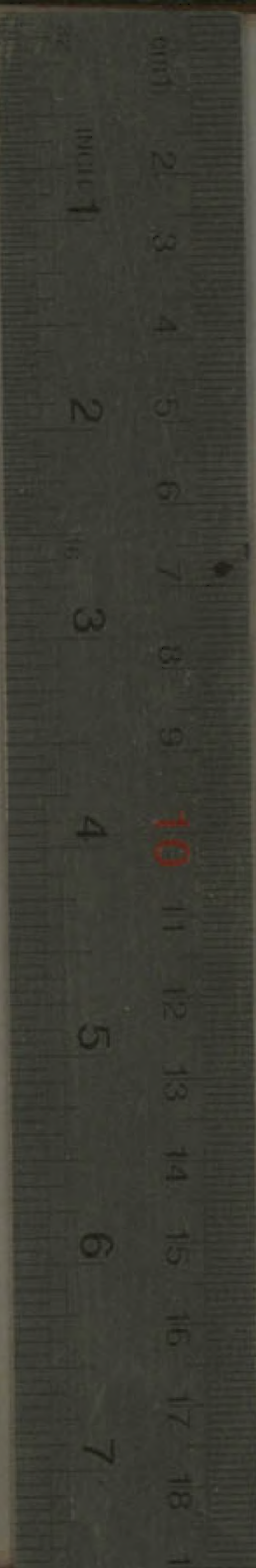
شماره دفتر: ۶۹۰۰
۵۰۸

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
فهرست کتاب تأسیس ۱۳۰۲

۵۰۸

بازدید شد
۱۳۸۱

بازرسی شد



بسم الله الرحمن الرحيم

چون بخت و الانبیا بشاه معظم ملک الملوک اعظم اریکه آرا
ملک عظم سلاطه والای هوش شکم و جسم شمس شرف و شمع خفا
فر اسلام ناصر الدین شاه غفر له و مد عسره بترت ایران
و خاطر خطیر خسروانه اشش با حیا می رسم سلف و ترویج آثار ملک
ماضی مشغولست لهذا در اول علوبس منیت نوس بصرت
طبع مبارک تباسیم رضیانه که از جمله انسبیه خیر و برکت
مصد و قد باقیات صالحات است حکم داده و حسب الامر با تمام
رسیده امانه و ضروریات آن فراموش آمده و غایب است تمام

اطبار

اطعمای نظام براقبت و معالجه مرضی سرباز اشتغال دارند
و لکن هنوز مبنی بر بعضی مساهلات بطوریکه از جانب بی کوشش
پادشاه و دین پناه خلد الله ملکه امر شده با بجا نم رسیده بود و نا
سرکار جلالتدار خدا یگان اسم عنوان پیاچه وجود و هم پیشین
سراچه مجید و کرم سرکار جلالتدار سپهسالار کرم بر غایت
سپاه و اسفند بر بارگاه علم شد با طبع و ظاهر و مدارک و شواهد
بنظم چش نصرت پناه و خصب عیش ممالک شاه مصر و
خواست و چون یکی از مهمات این کار است حکام امور ماست
که آسودگی بیماران لشکر و اطمینان شد رستان سپاه بنظم آن
موقوف است اشارت فرمود که رساله کوته در انحصار
نخاسته معروض دارد تا بدان که اراده خاطرش تعلیق
قرار در امور آن ننهد بهیئت که در میان خیرات و از جمله

۲۱
باقیات صالحات مرضیانه برکتی است چه فایده ای
منفعت آثار حفظ صحت مزاج انسانیت که واسطه تحسین
مقاصد جسمانی و مصالح ایمانی و معارف باطنی و ادنی و
اینکار مطلوب بطایع و مقبول شرایع و پسندیده جمیع پدید
جملة مدلت و اینک قه قه که ملاحظه ایش صریح غلط
امور خود را معروف و مشهور است و همگان دانند که بکار
اندک سود از زیان جان نیندیشند در جمع ممالک و مسالک
و مدایع و امصار و قرا و دهکده جات مرضیانه ای برکت
اساس برافزاشته اند و از برای هر یک موقوفات و خیرات
و منقولات و فاین فرو کرده اند چنانکه هیچ دهکده بزرگ
نمانده که مرضیانه در آن نباشد و در دست حسن اخبار و متعلین
آثار هاست که نخست بنای اینکار است و در خیر اند از دولت

علیه ایران بر جو است و تقلید ایشان است که اینگونه فرموده است
آر است در لغ و افسوس بر نام و ناموس که خداوند ادراک
و تعلیم متوطنین اعدا قایلیم که جمیع ساکنان سکونه در جمیع کلا
تقلید ایشان کردند و از قرابت ادراک و ادب برگزانه باشند
و تیر و دله و وطن ایشان و ساکنان اطراف سکونه که ایشان را
بعضوی حکما عبید و خدم اند بدین نوع از میان بلند کشیده
باشند از کتب سیرطا هرت که از عهد پشه اویان تا زمان
استیلای اسکندر بر ایران همیشه در امصار و بلده لنگه در دولت
و سایر ممالک ایران پیا پیا رستنانا برزک و کوچه یک برافزاشته
بوده و در وقت حرکت اردو ما بهم مرضیانه اند و آنها پیا پیا
متحرک نامیدند و از چارهای پویش بنا کرده داشته و بدانکه که
که ایرانیان کو اکب سیاره را و ساطیفی و وسایل انضات

افاضات خیر میباشند بهر یک از آنها نذر کرد و جمع ابرسنیه و
اثاثه آنرا بر یک متعلق آن کوکب ملون میکردند و در شاهنامه
بزرگ گوید بوقتیکه دارا بجنگ اسکندر حرکت نمود سید
و شصت و شش باب چهارستان بود که مخارج و ما حضر و مطبوعات
آنهم از مطبخ شاهنشاه داده میشد و ندانم عهدی را از عهد و قدیم
که اینجا رخیر آثار در ایران متداول استوار بوده مگر آنکه بعد
استیلای اسکندر بر ایران آنکه کی از روش تختیار کاسته بود
و در زمان استیلای عرب بر عجم با آنکه سیرت ملوک گیان بجای
فرسوده گشت باز در اکثر ممالک ایران رسم ستود متداول
بود چنانکه از تذکره الاطباء روشن میشود که چندین جایریستان
در ایران لر بوده و جمیع اطباء بزرگ در چهارستانها مشغول
مراقبت مرض بودند چنانکه در همان کتاب مکرمه که چون مقتضی

اراده سفر مغرب زمین کرد و بخشش و محبت پیر از ملازمت خلیفه
با قائد و افضلش کردان خود ابو سعید را با چندین تن از ممره
اطباء در رکاب خلیفه روان ساخت در وقتیکه بخشش را
خلیفه تویدع کرد گفت بچه روی سپر خود جبرئیل را از رکاب
ساحی و ابو سعید را همراه ما خواستی بخشش عرض کرد که بجا است
جندش پور بر چون جبرئیل زیاد محتاج است و نذر انقیاده
بواسخر روشن میشود که چهار ست در آن زمان چنان معتبر و
اشان بوده که طبابت آنرا بر طبابت سلطان مقدم میشد
اند و آنرا بزرگترین شغلها میپنداشته اند و هم در عهدیکه از
عباسی که رئیس اطباء بایر بایر ری فوت شد و کسی که بجای
او نشیند نبود اینمطلب بدار الخلافه عرضه داشتند خلیفه در
ای باب با وزیر خود شور کرده مش رایه بعلت ابو سلیمان طیب

در امور وزارت تصرفات میکرد و عرض نمود که بیکان می نمایم حضرت
 از غمده این خدمت بر نیاید و چون این سخن با طیب فرمود کشته شد
 شوالست بد انحضرت انکار کند چه شغل بسیار بزرگ بود و چهل نفر
 طبیب مشهور در زیر دست او کار میکردند و اگر فقری میکرد
 که وزیر این صلیت بجهت دور کعبه از درگاه میجوید باور میکرد
 بدون اگر اهلی خدمت یافت اینک صورت فقر بسیار است
 کاشان که در عهد الملک مدتها در لیس شهر میسر نشد اول
 بوده در میانست که سی دور زده هزار تومان بد اخذ
 ملک داشته چهار هزار تومان بواجب اطباء و سایر کارکنان
 مقرر بوده و چهار هزار تومان بطرز مات غذا و معادل لیس
 دوامیست با آنکه در اول بنا جیسع ^{از} او میفرود و مر که بقدر
 کافی در اینجا حاضر داشتند و بر جماعت و حدودت اینها کعبه
 بودند.

بودند و وقت حدوث امر اخذ نمیداد و صعب برگاه طایفه
 فقر را احتیاج بدادنا کر که بهر بها و غیره الوجود الله قشند
 دو خان کاشان در رسد آن مضایقه و کوتاهی نمیکنند
 کرد و هر گونه دو باشد بلات مرفست که خواهد شد و شاید کشته
 سعد تراقی از عراق آورده شود و اگر نکریده باشد از
 از اینجا سیت یاد دهد و اگر تراقی را با عراق چه نیست
 با جمله ته اول مارست در ایرلیر قمر نه می در از و س که
 فراد لیر از آن اشکار تر است که احتیاج بکواه و بران
 افتد و یا خلاف کعبه بکالت آید چنانکه نام فارست
 بتخفیف یعنی رستان متداول هندی است عجب آنکه
 امر و بتقلید بر اینان نزدیک به پنجاه هزار باب بیمارستان
 در سطح کوه خاک بنا نهاده اند که یکی از آن در ایران منبت

بنود در گنج از روزنامه نوشته بودند که پس از آنکه از یهود و غیر
موت وصیت کرده که صد و ستر هزار تومان از آن که او صرف
بنام یک باب بریضخانه نمایند و الحمد لله پاشا چون بحسب
بصرافت طبع مبالغه بدین امر خیر حکم فرمود و اندواید و آرد
که بزود در این اثر در بنه بلدان ایرلر مشتمل گردد و اگر با پسر
از کار که از لرلر سابق در میان نمر آمد این رسم خیر که زنده
داشتن آثار ملوک سلف است در ایلملر متداول مرشد
و اینر بنچاه هزار باب پمارستاده کفیم نه صرف تجیز و تخمین است
بلکه چنانکه ارباب خبر افیاد است یقین بلکه پیش از این است
بر بعضی از آنرا در ترو بعضی رعیت و هر یک از آنرا مخارج
معین که روز بروز بمبالغه میرسد و نذر و صدقات
ارکان دولت و آحاد رعیت در آنرا صرف شود و هر یک را

از آنجا و خانه بزرگ و خزینهها پر از نقد و نفایس اموال
موجود است ^{بنچاه} در اینجا بنکته اشاره کنیم و چگونه ایرلر
از صرف جزرات عفت دارند در عید الفجر که البته است
هزار رسه کوفتند در دارالکفله کشته میشود و گوشت
آن غضن و پر و ریش میشود این بنده بریضخانه آمد بمباشه
نموده امر و زکوت در بازار سیت برادرک ادو یا مردم
تعجب کردم اما در کار که حوالی ما همه کوفتند بود چرا
یک را نمیکوش و آتاسیر مردم که یک یا بد اینجا ^{نقش} است
که کوفتند بر لرلر بعضی خانه بفرستیم و سوار سرباز محج
فقر و ملجأ و بیمارگان است و پناه گاه پدست و پناه
و از و طبع آوارگان و نذر و صدقات خوارگان و چون مقصود
از نوشتن این کلام ایراد بعضی منافع پامالتان و ترقیم

بعضی قواعدها هستند که است از کمال لطافت و مودار
باز می نویسیم که اشباع این مطلب کتابی میخواند مبسوط و چشم
بنکارش قواعدها در بیضا نه در لک است و فایده کبر بر دو گونه
مستور است که یکا بر سر باز دو کمر و عشر با و بیچارگان عاید است
بفرد و بر دولت و دود بر دولت عاید است لکن آنرا از اول
در دو فصل می کنیم **فصل اول** در بیان فقر و بر سر بار و غنا
و بیچارگان عاید است و در کتب و دانش و خفوت است
بر کبر است و از نیات فقیر طبیب علم را فایده آن بر بی
الادراک است و غلظت غایت بلا شبهت و مسلم گان کرده
خاک است علم طب است که مطلب همه خلایق و مطبوع
به سلاقی است و هیچ نقطه از نقاط مسکونیت مگر آنکه
قدرا این علم را جلیر شده اند و جانداران را غنی می سازد

چه صحت بزرگتر نعم است و غایت المرام جمیع اعم و حفظ آن
بهنگام هستی و در آن بوقت نوال بدین فن شریف زیست است
و انحنی طبیب اگر بخیال هم باشد راحت جان بیمار و آرام
خاطر خسته است و هرگاه که انکار طبیب کند جمیع خردمند
او را جاهل انکارند و مسکرها حکمت های کران بهای پرور کار مسکرا
و از اینجاست که بر سر را غت بیشتر و قریب رسا تر در
مراعات جانب طبیب اهتمام بیشتر و هر که از اهل ثروت
و دولت بدون طبیب که زود حسرت داند و دوا فرماید
در نفع آن روز کار بر سر در دودمان و اولاد و مرغانند پس
همچنانکه یاد شده و اولیای دولت در هنگام عرض کاری
در خازنانشان کوششها کنند تا بهترین و ماهرترین طبیب را
بر سر بیاورند و همچنین ایشان که ولیعت سپاه و کجاست

۷
سرکار آیت
رعیت اند که این مغرور حق پاران ایشان گاه اند اول
در تربیت اطباء از بدل مال ایشان نوال مضایقه نفرمایند
دویم اطباء تربیت یافته را تخصیص داده بر مراقبت مرص
سپاه و رعیت کارند **سیم** اشخاص مجهول و ناقابل اعتماد
مال و جان سپاه و رعیت میرانند از معالجه منع کنند
که صدۀ ایشان بل و جان مردم پشتر از زان زمان و غایت
پیشۀ کانست **چ** در دزدان شب فرزند تو در روشن میرند
و از اینجای منفعت مرخصیانه بچندین وجه روشن میشود
نخستین آنکه طبیب هر حادثی که از او تشخص امر
متشابه و قدرت به او در علم خطرناک باشد کم بحقیقت
کالعدم است و از کبر حجت تعیین طبیب هر حادثی از
برادر جمیع افواج محکم خواهد شد پس بغرض آنکه در بیان

فوج طبیب معین باشد اگر در تشخص مرید او خطا شود و فایده که
بر معالجه مترتب است بحصول نرسد و بکلی تعیین بکنند
طبیب فطن و هوشیار را هر آسان باشد که در زمان وقوع امر
صعب خطره خود بدقت مراقبت مرضی نموده موافق قانون
صناعت با جراء معالجه معقوله پردازد و عله و بهر این چنانچه
از اطباء نظر هم عیب بریضیانه اندر مقام دارند و البته در
امثال این مواقع در تشخص امراض بهم شور و در تعیین سباب
بدقت غور و در مداوا اهتمام به پستی هم بر پستاری بیمار را
اقدام میکنند که اگر در مکتوب را از وجود مملکت تیر شود
بدولت شاهنشاه روح فداه برای یکفرسه باز فرستد
آید منفعت دوم بغرض و خود طبیب و جو طبیب هر در میان
فوج و تشخص مرض بوجه احسن از معالجه درست در برود

پیارست میسر نباشد بچندیم جهت عهده آنکه خود نیست تواند
از عهده دادادن براید بموجب آنکه سالی سی تومان ^{در} قیمت
مرحت میشود و اگر طبیب مرضی فوجی بطریق قانون دوا
و دهنده و در نیست هیچ وجه کفایت نمیکند لابد باید نسخه
شعار خود سازد و سه بار از صد کی قدرت تحصیل دوا
خصوصا دوا ای کم مایک کر لنگر بهانه دارد و بغرض نکست
و قدرت تحصیل کمی سه بار دوا شست که بجزرت
دوا بگیرد و از این نتیجه نیکو بر دلا جرم در امید نیاید بر سینه و لب
اتفاق افتاده که دوا مای کشنده بسهم بر باز داده نفی
بعیث در میان تلف شده سهل است دوا فروشهای ^{کنند} دلا
چنان بی مبالا و حوصله که دوا مای پوسیده و فاسد
شده را بجا مای تازه میزنند و از این بابت معارف شده

هم بر کران نشیند و اطباء می بگویند در اندیشه کشیده در اندیشه
اگر قرار در امر دوا مای خودشان بر بند مکر از جاب او ^{باید}
علیه در این باب عنایتی شود که چندین خسارت بکار بجان مردم
بچارگان حق القدم طبیب میدهند و شواهد داده و دوا می دهند
بعوض میزنند و اگر عرض سود زیان شاه هر مرنمایند ولی در میان
دولتی اینگونه ضرر با متصور نباشد بموجب آنکه بدولت شاه
جمع ادویه مستعد از انواع مفردات و مرکبات و تریاقات
و جوهریات غیر از آنچه در کمال به انتخاب و پاکیزه موجود است
و بهنگام احتیاج داده میشود و منفعت بیم چون طبیب
فوج چاکمه عرض شده خود نم تواند هر دوا لازم باشد بداد
و بیشتر مرضی را دوا مای کران به لازم شود که سر باز قدرت
تحصیل آن ندارد لاجرم بیمار می طویل میکشد و طبیب در دفع

بچه کس اند بهیچ وقت قدرت به تبدیل و تحریف پاک و شریف
 ندارد و بکار جانب او بهیچ وقت بهیچ جهت و جهت
 بخیر از طب و اقتصاد و قانون راسته در شریف و تبدیل و
 سعی خواهد رفت منتفع ششم به بیست که جمع در هر
 احتمال امر تغذیه اتفاق افتد و در اکثر امراض بهر صفا و جود
 غذا بر مقتضای قانون قیاسی است پس بر یکدیگر و چون مثال
 بکلی عوام در استغفار شربت الحول لا اله الا الله پس بکلی
 بر نیز فرغ نماید و بهر گام چار روز مان بطلد ن شربت قدس باد
 از غذای متداول و ملوک کرده طلب شربت و صلاهی و شربت
 میکنند و دوست بشیر که بجای پرستار شربت شربت مراعات
 خاطر من در تفصیل تذکره فرموده اند چنانکه از این آثار خود
 خود نیز شرف چند تحسین و توفیق شده و از این بهیچ جهت و جهت

در احاطه تمام از این واقعیه بخاطر اند است که اگر اینقدر الشیخ با
 محل بر سلامت کشند و در این استان سلفه اینک خط
 میشود و در اول بهیچ وجه خدمت مریضخانه کسی تا در و جنس
 تا کمال و شرب اجازت ندهد منتفع ششم چون که اکثر امراض
 اعراض خطر و هوشناک دارد باشد و گاهی چنان عرض حمله
 میجویم نماید که مریض بحالت مرگان در اندازد اگر نه الواقع در
 تا ارک آن ف الفور میگوشتند کار ساعت دیگر در گذار و چون
 طبیب همیشه در میان فوج مقیم نیست اکثر اینگونه عرض بعضی را
 بهدک و فین خاک نماید که در در راسته سلفه طبیب روزی
 و شربت و حوادث اتفاقه را در آمده و ما طریقت و بهیچ جایگاه
 از این ادعایاتی که زیاده است به کبر و ذر که که کبر بنسبت و درگاه
 حضرت شهبازان، اللیل و اطراف النهار در مریضخانه خدمت

سپاه بر دلفش شب خبر که شش مجسمه نامی را از فوج خالصه
چون سرش چنان فی را در او حدس کرده بود بگرفت اندر شد
و شش نفس واقع را بیا لیل از دست خسته را که شسته چشم او به دست
اراده بر شش کرد باز نه شسته دست کیفیت حدوت مکرر رسید
نقدیر کرد و شبته افتاد زول سکه را تخمین نمود بلکه بعد از
انکه تغیرت نفسی که بگشودن نه با اشارت کرد و تبیه پیردا
و ستر رسید و به سبب بر آله آثار حیات به شد و در غرض
برادر نوید شش تن امید و نوید شد و به روز فعا الحجه نام شد
و مریض تکبیر را بگام آمد ولی استرخا سبک گشت و از اندر
به رسید که گام هنوز اگر هست و در مجرای است اما آنقدر وقت
و قریح بحر فالت مریض آمده انجا شسته و نقدیر و اندر بر آله
و کمتر تن نه در کاه در مقدمه آگاه و کرایه بسیار که نه در یک

و نه در ده است این و تبارک تعالی از صدق کتب بخواند
منصف است اسم که اعظم فواید است آنکه در اکثر فصول امرضا
مسریه و معده و واخده و نند جرب و مطلقه و اسهال است
به از آنکه در میان افواج منصرفه چنانکه از یک نفر به هم آید
به دست و زو شده بغیر و از این فوج به فوج در کمر زد و در آگاه
که مکرر به میان افواج افتد بخافش مانیکه که سبب رسید و
فره نه مان افواج حتی صاحب منصبها کوچک هم فاخر
افراد از ورطه است که نه امر اخص صوب و خطرناک بکارند
به این طرز که هر روز طرف با جاد بکا خرو غایب فوج رسید که
کرده هر کس را که خسته متکبر المراج دیدند فردا به شامی وکیل
وکیل آبول وکیل و او به کسل باشد به نرس از یقین که خفیل
حالت بد اعلی شیط فرستد و همیشه به پیج به افواج

از امر ارض مفصله مصر و این اند و این در کتب جمعی دیده و چنانست
 و بعد از خط همین منفعت باید روزی سه مرتبه در ظرف جام از رو بهائی
 و سپس از شراب انجم عدت استند و قرار در بعضی کتبستند
 آنکه در فرستادن مریض در آب شفا نهاده اند منفعت از دهم
 آنکه جگر و جگر از افواج متوقف دارد و کف و باغ و بر سر کباب
 باشد نه آنکه در میان آنها چهار ربع جالب سنگین بود که دیش از آن
 قدرت حرکت نماند و بر هر یک در سر باز دارد و از آنکه فحش
 و سبب است بلکه در روزی نفع بر آنست و موس که از آن
 لا حسم در میان نفع شود و جایز است مثال اینطوری را
 بناگاه هر و نه باشد چنانکه از افواج تا هر چه انجم منفعت
 بدست و سیر و منفعت و از دهم و در میان و استوار
 نهاد و جنبش مورد و چنانکه کان از دهم و در میان و سبب

روی بد از آنکه در مسند بلکه چند روزی کار که شش و سیم است
 آورده و زدن از ال بر سینه و اینان در زمان سینه که در وقت
 حرارت اکثر اوقات چهار روز در روز از آنکه در سینه و دیوار
 شست در ماند و خست که کمر و پستان و نه چنانکه با وصف
 عدم و شتهار و نقد و اعتبار است سینه و دولت سینه
 در مریضی خواهد سید و شفا یافته باشد که شفع از دهم
 در لست و قبل حضرت شش و دهم و نه و از دهم که از آنکه
 با دهن خود و نه غیب که در روز کار که شش و خند و غریب
 شش کالت احتضار و پشت و در مریضی انداخته و در انداخته
 هیچ از آن عمل که کار از سر شده و کبر اکثر آنها بحال است و در
 شش شفا یافته و کار خود در اند و بعضی از اینها قصد باز
 که شش و است چهار بار در روز کرده و شش است انداخته اند با یکدیگر

چهار است بسیار است و اینقدر بر او در کفایت دارد اما منافع و برکت
 علیه عاید میشود پس از این زمان است که آنرا که در ابتدا بطریق غریبه از کون
 مستقیم اول آنکه در جمع اول در زمین خواهد بود که یک
 خواهد بود و فقه پدید آمدن و در این است که در حالت ترس و درین
 دولت مرگ ندارد و هر کس که بگوید درین دولت مرگ نیست
 و تمام اقدار نمیشوند از او و بعد از این میماند و در آخر همه کجا اند
 و دومی چار است و سیم که بجا نیست و اگر چه هر دو از این
 مهم در بالا و نیست از این است که بر این است فخر میکنند
 و بسیار است که پس از این که از این بر او در این است
 محض مراعات الزام هم در حقیقت الزامی در تشبیه میباشد
 است که نه به هر حد خط و کفر و ایمان باشند و در استحکام است
 این است مهم بر او از هر دو بعد عرفان است و این است خدای

که در خیال و فکر و شمع و شمع فانی و عجم را بهر ادراک پوشیده
 نیست و در فکر این یکا جری هر شمع بلکه در این است و در
 احسان ظاهر و منحصرا دانسته از این روح و امر و قضایه و در این است
 حسنی و غیر مال شکار و پیش و ما را در این است
 مرگ ندارد و در جمع همه و بنده و بنده و بنده و بنده و بنده
 و بحقیقت استجاب و عارضی غفلت و غفلت محسوس شده است
 چنانکه احکامات صحیح بر کمال است و در این است
 بر او در این است سلطان آمده و در این است و در این است
 عمر و در این است و در این است و در این است
 از این بر او کار فرخته و از این است که عاید میشود و در این است
 اتفاق فرمایان و در این است که در این است
 اجمال آنکه در این است و در این است و در این است

نورانی برای پیکر مادی خلقی در بعضی بطن و حدیث اعتدال است
 و از مزاج به پدید آید و به پیکر است به مزاج مستوی تر است
 نفس به مزاج غفلت و بهوش از مادی تا لیه زیاده باشد
 و بهنگام مرض مزاج فاسد آید و از وحدت اعتدال که در جگر
 بهر سید و بود بهر سید آید که کرد و نفس که توسط قوی و ادراک است
 با طبع و طاهر در طغیانات مولانا منکک بود و تعلق و تدریج از مادی
 فاسد و کند که کرد و بهر چه از تعلق که کند بر اتصال بسایه عیار
 و عوالم فرسینه فرایه و چون این خیالات از کس آید که دست
 پینه و از مادی عیار بهر نفس است و کند سبب قرب اتصال
 کبر است و دست و از مادی که کند بهر کس آید که آید
 کنند که نفی من عیار را بر مگر کند سبب سبب چون قرار
 درست در این که از مادی و آید و افواج غایت بر آید

شاید را در بار مرض است به نه نایند و آید را در او طبع
 پاکیزه بر بود و تختها و درخت خوابها با پاکیزه و شفا آسوده خواب
 در طبع و کما بر در از لیس و پست بر به در تن را چون با و لیس در طبع
 و حوالی آنهاست به نه نایند و غیایات خسروانی خرم دل و تبر
 بهر سینه سر باز و جانی را در راه چنین است به نه نایند
 که یک شانه و در انجام خدمت تا یوان که شش جاذبه و جاذبه
 بکار آید سبب سبب چهارم پدید است که چون در تبه جهات
 بر بعضی از اجسام شود و بنا بر لیس بر تبه طبع و دست و عیار
 با تمام آید و اجزای مادی بهر دست شاید عهد و در مرقت
 مرضی است بل و عهد به آید و لیس بهر تبه طبع و دست
 در همین ملاحظه در حفظ صحت و از در مرض آن قانع طبع و دست
 بود و در بر عدت و قوت آنکف افزوده و در این صورت

مصفت کلی بر حسب تیر عاید میشود که جدا کردن سبب باقیست
 بپسند مصفت پنجم چون قانون حفظ صحت و دفع مرض نظام
 قوام گیرد و شغل مضاعفانه چنانکه باید اشغال مردم پذیرد طبیبان
 دولت از نام تمام در معاد او معالجه مرضی نظام است تمام
 کنند و با بصیرت در دست و خیرت تمام تشخیص امر و غیره
 و قیر اغراض اقدام نمایند و در صورتی هر ملامت
 تشابه و علامات متناظر و ثبوت قیاس در لی و نظم صنایع
 شور و در تحریر عقل و توجیه علامات بعد از علم و عمل نمایند
 پدید است که بر بصیرت خود فرایند و چند لبر هرگز که
 حیسان گنند و صاحبان حدس و تخمین کا شرف انقضی
 دولت علیه بهم میرانند ایرانیان علوم طب همانند کرد
 نمایند کان و انتم لبر و بپسند چنانکه که اینها فرزند امروز

با خدای

با خدای تو اندجیده و ایستگار تو اید و معالجات تو ظهور میباشند
 و اینان در سر تقیید و لیسن یکا بپسند امید دارند که اگر از
 او لیاقت علی اندک التفات باشد امر از نظام شود
 ویران بلند تمام و بهر طبیبان با نام مشهور خاص عام
 مشهور بسن ایام شود و در اینجا فرایند که در اینها
 جسات مقام و اطال کلام است مثل انکه اطال می باشد
 موجب را میفاید و غیره چه در زمان سابق نزدیک به
 بسم طبابت و جراحه در میان نظام مقرر از لواجب و ضروری
 و عین در وقت میگذرد نصف آنها اسم علم و اسم
 و چند نفر زبان مراد از نصف آنها طبابت غیره
 تراشید و اینها نیز بهر چه منشأ از ترغیب مذکور نیست
 نیز با صاحب منصبان مقول او میفرستد و مقرر است

نزدیک به هزار تومان میشد از مال او بویسم قیمت در اختیار
میگذاشته که بپایاری از بویسم سر به بویسمش و مالی مر و بویسم
شاهنشاه و نظام نظام هر یک با باند او خود مشا خدمت میسر شد
ورقه رشید بر عمر خود می افروزید و استحقاق مغرور میسر از دنیا
دارند و قیمت و آنکه بخود وقت سفر میگردیدیم بکار خود صرف میگردید
و اگر قافله صحت نظام بر پشت عدل نظام میگردید و شایسته میگردید
و در آنکس باقی در میان تلف میشد و در آنکس پست میگردید که در
سال المنیع بود و او را جیسع نمایند و در هنگام سفر از او اجازت
بطلبیده شده و آنهم بروقی قافله صرف نایب چنانکه در میان
ضمیمه ابط عرض خواهد شد چه از او در میان رضایع میگردید و پس از
آنکه دو افاضه بزرگ مشتمل بر جمع او بود که و معزده در دولت
عبد فراسم آید که یک از محاسن دولت ناصر ادام الله تعالی

و لا

و بنا بر این و قرن بقا و الدوام ساعیه شمرده می شود و نیز آنکه
از ایراد منافع مرخصانه برین قدر کفاف بود و از این بجا به جز آن
آنکه گویند منافع بنابر مرخصانه آنست که سالی مبلغ بر دولت
ضرر می رساند و ضرر بر در بنابر مرخصانه شده است
معلوم و در جنت و در جنب منافع بیکدیگر که بعد از آن است که
اجتماع کار پر از بویسم و خدمه و پرستار بویسم و خدمه
در زمان حدوث امراض معدیه و سیریه و و افده در معرض خطر
که کمترین از ایشان از قیام امراض فرج و بویسم و بویسم
و لا انصاف آنست که در خدمت دولت از خطر آید و شایسته
ایطالان و سست جلد است و خدا را دانند که مرتب یک بویسم
بلکه خطه رضای سر پرده کار و تحصیل مشروبات اخضر و خدمت
بایست که میگردند پیش خدای بلند است و سرت ابط

و پزشکان صریحاً در وصف وقت نادر این خبر دانند
 دفع این خبر را بعد از هرگاه که طبع و شهودات نفس و غلبه
 کله و بطریح باشد و با قافیه صحت طریقی خول و خروج
 را مسلک دارد از تحت سر است آسوده باشد مگر آنکه
 قضایه و طبیب البشیر و در این صحن اطهار حادثه نقصان
 که هرگاه با بصیرت نگردد آنکه خطر را آسان بپندارد بعلت
 از شدت و آوارگی غلبت که حضور است آن است چنانچه
 در اوصاف انطباق ذکر شود و هرگاه که بار بار است
 باید در در و در بعضی از مشاهدات و خدمت کند و کیفیت عمل
 موافقت قافیه عدل است هر نماید و در بر این که از زمان
 طبیب بر کتب صلاحت گیرد چنانکه اینان باشد از حدت از
 همی ندهد لاجرم باید این خبر را پس از هر چه در مصلحت
 نقل

نصف اسلک در هر دو شاخه و باب باشند ضرر دوم
 و بوخت سر با است چه از افواج در سده باز خانه از مرد
 سایر خبر و از غرض و سیما پیرایه آنها و در بعضی
 چون که فوت شود و در دم نه مرضی مطلع شوند و هست بر آن
 و خود را نمی بینند متوفی می شناسند علاوه بر این همیشه
 در در و در کف دست و توقف از او شهادت میکنند آنها همیشه
 در بعضی است لاجرم هر چند روز یکبار در وقت حدوت امرض
 نظیره هم از او و یک در میان خانه از آنجا نقل میشود
 راه نقل از میان میدان شوست لاجرم معقولین فرج یار
 چه حساب می کنند و از این خبر که بی بال اهل نظام نشینند
 و انجی استیلای هم برده خصوصاً در حالت مرض نتیجه بدو
 بر رگور در قافیه میفرماید آن آوازم الغنما کثرک الاخلط

چو بسیار دیده ایم که بکار بر احوال کجی طب و فقه و ریاضت
 خود را هیچ مزاج نگذاشته و با مثال امور لعب خود را مشغول
 از دست مضر رسته و در دست صحت نشسته و بسا مشاهده
 نموده ایم که مانند کج اخلاف مزاج خود را با سیلهای ایام بخرده
 داشته و با ضرر چنانکه خود توهم نموده چشم از زنده کمال بر بسته
 جاوید پرست است کج تر از ک این ضرر را هم اطباء بر زمین
 را می بین بوجو حسن کرده اند و چون بدولت بنشیند و قرار
 درست در امور مارتند داده اند که باز در روز نیک است
 بپایه برسد که در این اخبار کمالی و ابرام زیاده قصه است
 و چهره از دولت شهر باز نماند دست گاه چاق شده و بپایان فرج
 بر کرده و تحریک یار برود و دست کند و اینچنین کمال الله و دولت
 شاه و بر کنیز بنده درگاه جهانهای شاه آید

الکعبه

اکنون شاید آن باشد که اندک مایه از لوازم آئین نگاه داشته
 نظم عوض شود تا بهر طرز که مقرر کرد و در انجام کم که ششیده آید

و در بیان تعیین کلامه های صحیح و ناصح و حفظ صحیح و ناصح

پیدا است که آبادی ممالک و عفت کر بر مضبوط آئین
 حفظ صحیح و شد رسترو قانون و فی چهار منوط است و هر قدر
 که در تشیع قوانین و توثیق و جیات کمزیر بود اهتمام شود سبب
 آسود که خاص عام گردد و پس بهیچ لحاظ کفایت و مشیر ارشاد
 جوی بشارت کوی از بر اینکار ضرر ندارد باشد که متحصص
 فطرت پاک در این شغل میل نکرده و بقدر امکان در جمع ممالک
 و ایالات و بلایع اخبار درست کار خداوند کرده و در کفایت
 برمداد مردم کار و نفوس محترمه را که و دایع حضرت

پروردگار زنده و پسر زنده شهریار در دست مردمان چاهل طایفه
 نکرده اند تا ممالک و نعمت خود را مهور و ممالک از خود
 و خوش و دایع حضرت عیسی است و در کرده است اما در نظام
 کار فرما و نگاه دارنده و صاحب و در کارگاه و کارخانه
 معروض است که میگوید که معقول است که صاحب و معقول در
 دیگر صاحب منصب باشد بزرگ که او را در ملک و زراعت و
 محسوب میدارند باید در پیشه با خبرت و دانا و بصیر
 بر رسوم است و عینت و پناه از طریق اخلاق مطبوع و جهان
 مجبول و بخور هر سلطان سلیم النفس و رقیب القلب است
 از مشقت و هلاک انسان بلکه کاره اوست از اعیان حیران که میکنند
 نفس پاک چون این شغل قبل مراد از شود منصب و توبه خود را
 بزرگترین مناصب بینند که تحقیق عافیت است

صحت و خلل عاصف شهباز بزرگترین نعم پروردگار است و لاجرم
 فرمان که از آن صاحب به مقام باشد پس اعوان
 وزیر دولت خود را از مردم نیکوکار و نیک کردار و شایسته
 با خلق حمیده و اخلاق پسندیده فراهم آورد و توبه و
 شبانه روز را صرف تکمیل شروط و لوازم انجمن نماید
 پس بعد از اعوان اتباع وزیر دولت را به موجب ضرورت از
 جانب جناب وزیر جنگ تعیین نماید و چون در مقدر
 و شد و بلکه فوج و یا پیشه از عساکر حضرت ماهر متوقف
 باشد در انجام راسته شایسته مقام لازم کرده خواهد بود
 جنگ در میان و یا هر قلعه و در امکانه اشغال فرصت
 و خواهد به هنگام صلح از بار خط سمر حدات یا اخطار
 ماموریت تازه و یا بر نظم ولایات و یا بحیثیت خط شده

و بعد از شرفیستند و یا برای تعلیم فنون مشوق قرار دی و سوا ای اسباب
 در اردوهای متحرک راستانهای و لیس هم از لوازم حفظ
 صحت باشد چون بنهار عکس بر لب باشد در هر برضیخانه که در
 و رئیس معالج و طبیبها و جراحها و دوا سازان و انگاه
 نویسنده و پرستار با بقدر اندازه و کنجایش مرخص
 افواج لازم باشد و آنچه در این دولت علیه بنا بر تقاضا
 در لیس انکه سر او در است بدین تفصیل است

دارا کله کلر	در لیس	دارا لیس و لیس کلر
دارا لیس و لیس کلر	در لیس	دارا لیس و لیس کلر
دارا لیس و لیس کلر	در لیس	دارا لیس و لیس کلر
دارا لیس و لیس کلر	در لیس	دارا لیس و لیس کلر

چنانکه

چنانکه رای سپه سالار لشکر خواجه سا که در در مرخص
 متوقفین سپاه آسوده باشند و لا ازاله امور اینهمه را بزرگ
 عاقبت باید گذشت بدان غایت که هر کس از افراد
 حین از لیس مندرج عنین شود بطوریکه بزرگوار
 محض که در از این فوج باشد حصه نصیب تبرج سر بانی
 بزرگوار موقوفه از فوج خود اخراج انکاشته و جمع کا فرد
 عاقبت در استه فی الفهرست هم لیس و کسب او در لیس باشد
 به استاتج محل فرستاده تسلیم رئیس معالجه و ارستان
 کرده سنه قیصر فخر مبر کار فرما عاقبت سنده بعد
 خود سپرده و بزرگوار و وقت کار فرما عاقبت
 معالجه بزرگوار را جمع و سپرده چنانکه ارسته اهتمام
 تمام در کلافت اولش خواهند نمود خصوصاً در این

چنانکه رای سپه سالار لشکر خواجه سا که در در مرخص
 متوقفین سپاه آسوده باشند و لا ازاله امور اینهمه را بزرگ
 عاقبت باید گذشت بدان غایت که هر کس از افراد
 حین از لیس مندرج عنین شود بطوریکه بزرگوار
 محض که در از این فوج باشد حصه نصیب تبرج سر بانی
 بزرگوار موقوفه از فوج خود اخراج انکاشته و جمع کا فرد
 عاقبت در استه فی الفهرست هم لیس و کسب او در لیس باشد
 به استاتج محل فرستاده تسلیم رئیس معالجه و ارستان
 کرده سنه قیصر فخر مبر کار فرما عاقبت سنده بعد
 خود سپرده و بزرگوار و وقت کار فرما عاقبت
 معالجه بزرگوار را جمع و سپرده چنانکه ارسته اهتمام
 تمام در کلافت اولش خواهند نمود خصوصاً در این

که اصلاً در غیر این اسم آوردن سبابه سودی که کبریه و جباریه
نخواهد داشت و تهاون در جبریات خدمات عبادت
موجب آفت و عیاق باشد آنجا که در سیر معانی و پاره ای که
از پروردگار خود پیرده سندر مشتمل بر وجوه و آلات کبریه
چنانکه هم از این در جبر و ال شج می شود که در فصله

عدد کا ربط انگریزی

کارزار اوفا در اقلیم خرمیستان

و حکیم شیخ احمد بن محمد بن علی بن علی

۵۰ در غیر این صورت

در صورت مرضی باشند

مجلس علمیه

در اعمال و برادر سپید

کتاب مطالعات

طبيب اول

ایک قوم

طالعی

محتاج است

چراغ و دھم

جہانگیر شاہ

وہاں پہنچا

وَلَا سَاقُتُمْ

وہاں سے

میں نے اعلیٰ

مدیر ایوب و قلم

به برای ستم

پیشاور

پیرستار محمد

بہارِ مریدانہ

الكون

در معادن است در اعمال

که بعد از شش ماه و نیم در دست

دودا خانہ بہرہ

بر جمیع دواخان و کتابخانه‌ها

توزیع و تقسیم دوا با درست

و قضاة من اهل الفقه والدين

اعظم نعمتی است که ما را از خداوند سرور و مددگار

شکوہ در غرض از معاونت

که فظ اولیاء شماره اند

در تقسیم داد و ستد در اصلاح امور

و من بعد حمد خداوند را باشد

و کما لطفکم و محضر لهما و السلام

اکنون اخلاق و اندرز و کمالی که میسر می شود به جز از راه سعادت

جدا جدا شرح باید داد تا هر کس که اندر آن خود را دانست
نگاه دارد و کارها را در استان برخواه نظم کرد

در بیان اخلاق و تکالیف کارهای عبادت نظام

در غرض فصلی است شده که در فرمای عفت مراد
و حسد و منہ مجبول بر حسب تندرست انسان بلکه محبت
از آداب و خصوص انواع حوری و در است که در است
و به و یانت جامع آداب رعایت و محقق احکام است
که کبر کوزه شخص را در لباسی دولت علیه بر جای دارد
عکس که منصوص است باید و آن تکلیف است بر این
قرابت و تکلیف است آنکه در فرایم آورد است اعلم
وزیر و ستان خود عایت وقت که بر آرد و محقق
نامبر کز آن که را در هر دروغ کفر جویند و فتنه آید

از شب داخل حجر که صاحب منصبان عایت کنند بلکه عباد
و اعولیم و وزیر و ستان خود را از رنج و شغلی که او
است و در غیر عرض خواهد شد و اینهم آرد و هر چند امور
بر این معالجه خواهد سپرد لکن هیچگاه در زیر وقت عالم
و کار که در این غفلت نماید

در بیان آنکه سعادت در اجراء و رعایت نظم است

کند و هر کس را در هر شغل و عمل خود که آرد و چنان کند که
که تمام اعولیم و وزیر و ستان به هر یک از این سستی بخند
موجود و تکالیف مقرر خودشان و نه و هر کار که
خبر غافلانه به پند خصصا جائز در کار عایت
باشند او تجاوزه کند **سیم** هر روز ساعتی بر قضای
بکار و کردار از خوان و انصاف و حرکت و سکون است

رسیده که نایب **چهارم** و قالیچ روزگشت به ابرخیا و کلیا
 بر روزنامه خواسته ضبط فرماید و روزنامه دیگر جداگانه بادیست
 دولت عرضه ندارد **پنج** مخارج یومیه بر ایضایه افراس
 جداگانه خواسته گشتن و صحیح تجوید از سپار **ششم** مخارج
 اتفاقیه را که در دفتر خانه جداگانه ثبت و ضبط میشود و محاسبه کرد
 خط صحیح کند **هفتم** مخارج بر ایضایه که از دیوان بیاینست
 باطلاع و استحضار ایشان باشد **هشتم** چنانکه در بیان کلام خلا
 وستی در خدمت قسبه و تقدیر لازم میباشد در وقت
 محاسبه بیکو ختمر مصدرا از ابامیه و لوبه و خوش اراد که
 خدمت بزرگداشت به و کند انعام و احسان از قبل او بیا
 دولت در دفع نموده **نهم** مخارج در ایستادگی بطریق اکل
 برسانه **دهم** جزیره و مواجب که بکوزا و بصره است

و ب

بقانون مقرر دولتی صادر کرده و بر سر بند و بایه قرار در این باب است
 که بتواند با سواد که مشغول خدمت باشند و خیال تحصیل کنیز از دست
 از تمام اوقات خدمت مبرور بعد باندازد و **یازدهم** مرخصیات
 مرخصی را هر وقت در لازم پند و در فراهم آوردن سبب
 فرمایند و هر سبب در ساقط دارد و بعد است حال مقید به حکم
 خصوص در باب خدمت خواب و بوسه که مراعات جانب آنها
 از لوازم شجر **دوازدهم** بر کاه و در حجرات و اوقات تفریح
 و به در و دیوار آن شکسته ملحقه نماید به تعمیر حکم کند **سیزدهم**
 که بر غفلت در مرود و او غرض خود را در عرض سبب بیاورد
 که در باز دارد **چهاردهم** در کلام ملحقه امر اصرار
 به در از خیال و اندیشه شود و در اباضاف خدمت مرخص
 مرخصیات خط و تحت در میان سبب از خانه حکم ایشان باشد

در وقت که کشف معضلات و رشف معقولات پسنداند
 کمان خیر بالقره و نه وینک و نه نزار و یقین نماند و اگر با کسب صرف
 عمر و شکر امید یابد کارش طبعه و انس و از کبر و برتر باشد
 و نیز با وصف صرف عمر در مطاعا و مباحات الحاکم
 و توفیق و کات و هر شیاری باید دید که با استوار و بر کوار
 محالست مود و در او مضطربا مستحون با بیایان و استقامات
 بکجه پیور و در زیر کوزه مرخص پسین تن در دست و فرسوده
 آسوده چار لبر پس از پر مور برالت سوی کرده اند و آیت
 و تعلیم ذات الیقین و ذات السمال هم در روز خیر خبر نزار
 دانسته و کل الصید و حرف الغر فرخنده و باید آیت
 سه وصف که جامع جمع اوصاف طبایع است صفت خدا
 تر است داشته باشد در اول کار کس احوال خیرات نزار و با علم

با همه علمش علم در پس امروز و آنکه خطب به روزگار و کجاست
 پس اگر جامع این مضامین بود و نباشد بضرورت عمارت کتب
 از غیر محاسن تیر و مویشا در شید از دلبه عید نیکوتر و چون
 خردمند بهوشیار متبوع کتب اطباء روزگار و برادر و کرا
 بهتر است اگر چه در دست به نه مرخصانه در معالجه بیمار گم باشد
 چه عامر و در و بنید و در اعتماد است یزد و بهر است
 چهره کردار در کفار پیشینان در نفس متعش نشود از کوه نشکر غیر
 بعید چه خبر و دیکه که روزگار رشن را بهر زه که هر و بهر لعب
 کند از اثر شمر چه خبر انگیز و است به نیکو است اسیر در بر نفس
 حاکم شکر که بهر خصا بر نفس کثیر و مضطربا بر نفس و شمایا
 سبب حیات عالم شمر و از اینجا است که بدون حکیم باشد صورت است
 ظهور متصف با عا در جبهات مرقوم از شمر و بر مقصد است

اکنون آنچه بر اینکوی طیب لازمت شمارش می باید کرد
 بعد از آنکه منصف بصفاست مرقوم شود و چنانچه در این
 کفر در اینجا هست تذکره ذکر مرشد حکم باشد باید که از غیر
 در این دنیا رک و تعالی بدو داده و نیست لغوی که از جانب
 بر او افتاده به هیچیک از حالات با ریه فنام خاصه که
 و اعلی است شرف غفلت نمیدارد در اینک تمام و نقصان
 محکم است و آری و حج نصیر مومن متعده از آنکه جسم کمال او
 پس باید در رعایت بقضای قوسیداری نهایت توجه و شکی
 لولزم علاج را فراموش آورد و **تکلیف** طیب و جراح بعد
 معده و رازا که فرمودم فراموش آورد و در صورت عدم امکان
 از صاف جان علم و قهرا از این لایزال که و ت جمع کند و خود توانر باید
 مدت اینگونه اشخاص را بر اینگونه توخت کند **دوم** از کار

و اوله غذا بهیچوقت ذوق نکند و بر او شکر تمام که نه جمع
 سببها بهر است و جمع علمها به شمر و خصوصاً در امر دو که در
 نقصان و فساد و کبر خطر بیشتر است و البته در دوا
 نباید آدم پیدا است باشد بلکه باید در علم و دانش و ادراک
 و برش و امانت زد یک شمر تا آنچه در اوصاف شریف
 مذکور شد و باید بدو به هم جلیس باشد و خطر از زمین
 و معالجه خاطره ناکیزه و آنچه که در امر و دوا کارش بافت
 در کار غذا هم جابر است **سیم** چون اخرا و ارکان
 معالجه را بر گونه حاضر است از جانب سپهسالار حکم
 بامر می آید و بقانون در بیان علاقه بر این که در
 بیمار مرقوم شد و در این بهار است و اخرا کرد و در معینه
 از راز این شخص ضرر و فتنه نبرد نگاه داشتند باید بسیار

مریض خود را بختی با طبایع ضرر آسیر بر قریب احوال و ملاقات
اعراض و ولالات مضر او نظر کنند و موافقت حدت و اول
و سبب و صغیر و تیز و تش به مرض طریق تشاده **پایه چهارم**
چون کار کار در مشغول که هر کس از طبایع و جراحین که موافق قهر
صناعت سپردن باشد بسیار و تار و قضا تر قهر باشد
پس از آنجا که در او است فقر و بر و شمار و در سر جابر خود
خوابیدن قهر **پنجم** به چگاه در امر معده و سینه
و دافعه را در آن کین با سایر امراض بیکل و قفا و منزل
و همچنین با سایر و در قفا را از آنکه به چاه و بر و جابر و کوب و تش
ششم مرضی که با سبب العلج که در منزل مرگ
معین کنند تا بیمار را از حالت متوفی بچهره بشوند که استبداد
و هم بر بیمار از اسباب آید مرض **هفتم** در تش و تش

متوفی را بعد از طیف چند روز به او اذن زخم و انداختن در او
به تش و تش که به تش و تش که **هفتم** در سر و سر و سر
برویش **هفتم** شماره اسم و رسم و حسن و فضل و طهر و مزاج و سر
و اسباب علامات اعراض مرضی بیمار را نصب و در و در
تقدیر او در روز با تش و تش و علامات و ولات و سایر حالات
بکار و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
سر که مرضی که در سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
از دهن و از دهن و از دهن و از دهن و از دهن و از دهن و از دهن
و یا طبیب و تش و تش و تش و تش و تش و تش و تش و تش
پس از قسمت و دافعه از مرض رسیدن کند و باید که تش و تش
بیطیب و تش و تش و تش و تش و تش و تش و تش و تش
که به تش و تش و تش و تش و تش و تش و تش و تش

بهره او خواهر بود

مقدمه در وصف و تکالیف اطباء و فضائل
 اطباء را در سه مرتبه طبقه از قوانین صحیح معلول است
 و در ضبط قواعد علاج با ملاحظه اصول دیگر منافع بسیار است
 و اول مقبول **سخت** طب است که معالج باشد و هر چه
 در او صاف نیست معالجه عرض شده در خصوص طب معالج
 معتبر است لا اقل گوییم که قادر باشد بر تشخیص امراض و قوه
 اعراض و این گوییم که است و قوه تشخیص طبع را تحقیق از راه
 کتابی معتبر شرفا نمیرد و کامل الصانع ضبط نموده باشد
 و هر چند تخصص طب به زبان میسر است لکن کار واقعی
 و وسوفا و تبقیه و چهار **سخت** است که در کتب عرب
 مخطوط است برادران و ذکاوت و همیشه با طبع بسیار فزاید

و بر

طب فارسی پیش دانشمند صنعت ساقط و با طاعت
 و از اینجاست که چنین است که کتب فری از لطیف و نوبانی و غیره
 و کذا فی و غیره و سایر زبانها بهر که بفرستد و پیش حکما طبع
 القدر است بعد از آنکه کتب فرورده در اصدان و بنی المبرمش
 مستدرکات و قوتی نموده و بکلی ثابت است که هر چه در کتب
 با کتب ترجمه چنین بفارست و تقریر کتب این فصل سلفه و
 است از آنکه بعد از عدم کفایت زبان بعضی از کلمات که شده
 و حال آنکه از آن فاضل بوده با بجمعه دانشمند فری میگویند
 که کتب عربیه بر زبان هر دو که طب میفرایند و اگر چه به سواد است
 این چیز در زبان سپیدیند و البته که قوه مطالعة لغت غیر متر
 باشد معالجه نخواهد بود **طب** هم به او است که آنهم با غیر
 چنانکه را به رسد از نظر که زانده و بکلی مستدرکات قوه امر از نظر

اعراض سازد و چون علاج تشخیص نکند و هر رشتی بر کس
 میزد در حجب بر قوا عند قوم مقتدر و با بصیرت **طیبیم**
 معاون است که در غیر خلک از مرتبه درست نه دارد و بکلی در مرصدا
 هر قریب به بله مقام گذارد و مستعد و واسطه عرض احوال و
 احوال میان طیب معالج و بیمار شود و قصد مقصود از این
 تر قیبت است و طیب معالج و مقتدر باشد بتفرد تعرف
 علم از مرز در ماکان از بله کم و اگر رشت خواهر کاند
 لغت اگر این تر قیبت محوط شود اگر آنکه در معالجه خطا کمتر باشد
 و قطع دیگر از این کمتر آنکه اطباء یک میزن که شستند به مقام میزد
 رشتند و بعد از رشت در تفصیل میان معالج و بیمار در رشت
 فرق نمیزاند **تخلیف الطاهر** رشت است که صبح
 بر آنجاگاه حاضر نشد و هر کس از آنجا که بقیه معین است

نور

عند انکام خدمت باشند **اول** هر کس که بر قیاس معالجه برضی
 برده سپرده اند و بد صبح زود و بیهوش و در صبح **دوم** هر کسی
 معالجه در اجزاء که به عموم مرض مختار است طیب و جراح و معالج
 هم برضی که با ایشان سپرده اند و در کمال امر محمد اند **سیم**
 هر مرضیکه با ایشان سپرده شده صبح زود و او غدا از بله را
 معین نشد مگر آنکه در سر مرض غرض اتفاق افتاده باشد
 و مستوفی نبوده از آن صفا لایزال اکثر اتفاق مرافق و در
 این صورت اخص و رشت معالجه را لازم **چهارم** عرض مرضیه را
 در سیر بیماری مطابق قانون بداند چون او غدا از بله را
 تجویض ساعت بر او نه ضبط کنند و صورت او از غدا
 را بطرح شماره با عوارض مرضیه در کمال روز بهر سیه
 نقل نمایند و هرگاه در رشت تردید نکند بهر باطباء و دیگر مشورت

و لوحه را چنان واضح نویسد که کسی را در طبیه که گذرد بر هر طرف
 سواد نماید حقیقت قرض و تقصیر علیج را مشخص نماید **توجه**
 بعد از تقصیر و او غذا در زمانه غذا را بنابر طرز زمانه در دهان
 و ده که از قرار دستوار العبد که ضرر کثیر در او غذا اجتناب است
تشم باید جمله دستوار العلل بود و بخور را بطیب و برتر
 نماید چون از آنجمله فارغ شود در مضیقه آنجا که غرض است دیگر نماید
 رفتن خود را بر سر میاید و طیب و برتر را بر سر میاید و دیگر
تشم بخف و ضیق و حراج و دوا سازد و برتر خفا که در کمال
 در سر میاید و ذکر نماید بر روز و توبت کثیر طیب و کثیر حراج
 و دیگر فقر و در سر را در مضیقه آقا متکسند و بتدوین
 بوقت سحر خوابد و در این زمانه نماند که پانی از کمال
 بر سر که از آنجا که تا وقت نوبت نماند و نماند و نماند

لایم

شتم و نه در سایر یا محتاج از دستپا خاندان استانی اندازد
 خنده در حجاب منصفان داده میشود و منافع بودن آنها در
 آشکارا در بیست از آنجمله که هر عوارض مرضیه خفاست
 مر آنرا که اگر در سر قرار نشود بعد از آنست که فایده نماند
 میشود که بعضی کارها در آن است که بر بوقت صبح بفرستد
 خطر و عصر مشغول بضرر نماید و کما می شود که در صعب جدا
 اتفاق می افتد در میان آن بر مضیقه نماند و نماند و نماند
 بجهت سر فقر لازم دارد

فصل در صفات و کیفیات جراحات منافع

در ادوات جراحات جبهه و جبهه جراحات منافع لازم باشد
 و در اینجاست جراحات در صاف و غلظت جراحات منافع
 و چنین در اوصاف حکیم باب تقصیر فیه اینها نیز غرض میشود

و جراح باشد نیز باید مستصف باشد باوصاف که در حکیم باشد
چه اینصناعحت چنانکه پدید است بخود و غیره است اگر فصل
سواد و هنر و اینها به کمال به غیرت و کمال باشد و باشد
اطلاع بر اعمال که شکان و قافیه پیشین است لازم است که
خود را بمطالعه و مباحثه و مشاغل که از این غیره
در مشاغل و در اعمال همیشه در شرط بزرگ و عمد
کمال و کار و جراح در این علمیت محل ترازی است
بموجب آنکه خداوند فیض و منور او حکمت و روش است
صناعت نیالوده اند و سخته و جهل که بکمال رسید کرده اند
و بهر هر روز صنعت ساقط مانور و این خود و غیره
چه پیش از این عبارات است جامع بود و این است جوهر
و کمال و دوازده و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

اینکار را نامزد کرده و تحت اعمال معالجه امر اضطراریت کرده
و هر چند در بعضی آنها باوقات صلح و وجود جسم اح به اینها
چه اگر جرح و قروح و کالت صلح بهر امر اضطراریت
محبوب میشود که باید باصلاح علاج معالجه شود و کمال است
آنکه که هر اعمال به بیم اتفاق می افتد از قبیل برادر
مسلم و سنگها و شکام و در ران کعبه و نزل و نیز و سوزش
پسر الامه و در ران است سلطان و جرح و غیره جراح
بهر هر وقت اطباء که معالجه و دوا برادر و سیم معالجه
باشد معالجه آنکه چنانچه اعمال به مقتدر برادر و سیم معالجه
بعضی اعمال خود صاحب عمل و بعضی دیگر شریک و ضعیف
معالجه باشد و اما معاون پس که شریک و سیم و سیم
از خفا شکر شریک و هر چند در دوا به کمال اطباء تکلیف و سیم

اسارت شد

دوا و صان و تکالیف دوا سازان و معایر و مصلحتها

در معالجه امراض مزاجیه احتیاج بطیب درست کار
بر بهترین است و حکم احتیاج بدوا ساز کثیر از طبیب است پس در
مریض خانه و جود و طبقة از اصحاب طبقات معالجه لازم
و در کار است یک طبیب بر بهترین که عرض شد و یک دوا
هم برترین که در **الدوا** ساز یک جمیع ادویه مستعمله
بطبع و خاصیت بشناسد و قوانین اجتناب و احتیاج و تخفیف
و انبار کردن و نگاه داشتن ادویه مفرد و آگاه باشد
و قوانین ترکیب و تفریح و تکثیر و ادویه است در کار کند و
در این صناعت بکار آید از غنی و فقیر و تشریف و تجرد

الحی

سخت و صلابه و خشک و غلیظ و تقطیر و تذبذب و طبع یکو حکم
کرده باشد و چون در ماست سست و بجا خط آب و
بروز و در کف کف چینه لبر از جوهرات فوخر مستعمل
از روز به هم بگویند و در مثال آنچه چندان محتاج نیست و آنچه از
از جوهرات استعمال میشود و در مصلحت و در مصلحت و در مصلحت
و اما است و دانست و دوا ساز اول از جمله واجبات است و طبیب
بر هر دوا ساز بشناسد یکدست در صدد اندازد بلکه بر هر دوا
دوا ساز چه بر سر نهیست بر استر نه دارد و مانند فضا
نمیست نه دارد و بر چه در اوصاف طبیب اول گفته ایم
در حق دوا ساز اول هم باید ملحوظ شود و بر هر یک
کثیر تر باشد در کار چه کار دوا ساز نه است نه باید کرد
کنده داشته اگر چه بهر از دکان بر دوا ساز در هر بین نیست

درست به خدمت برضیانه از تصرف بهیچ سبک است
 از سر بهایم شد نیک به وقت قسم هم از سر کش او غلط است
 و اگر بهیچ از این است و جداست و سر از راه که در است
 بکند از هم بهیچ دور از دل خود بسته شده و نیک است که باید
 او در دست خود از مغز است یکا و دیده موافق قنار است
 درست فای از عیب ظاهر در درون که یک است از عیب
 بر یک از عیب است عیب از یک است و در حضور خود که هست
 و در آن دور ساز دوم پس از این باید مطلع شد از این
 صاعه و او ساز در هر چه در دل که نشد و نیک است جمع و در
 و تقسیم که همه در دست او اند و نیم است و ترکیب و نیم در دست
 با او خود بهیچ **و اما** سبک است که در این طایفه احوال و حال
 میراث که در دو ساز از یکا بر این طایفه است و در سبک است

و اما سبک است که در این طایفه احوال و حال
 چون از جانب او بهیچ است علیه تا از هر دو سبک صواب است
 و از این که در دین او و در دست خود بهیچ است که در دست
 بسته و درگاه خود مختصر و در دست راه انداخته و با آنکه
 برادر هم در سه دولت بعلت است تمام در امور و در حق
 بعد و او این بهیچ است که در صلب بهیچ است از یک سبک در در
 سر شده و مرکبات از آن خود میباشد ترکیب میزند و جوهر است
 و خلطه در بلب آنچه در در از آن خلطه است خلطه است
 خود میباشد عملی و اکثر مطبوعات و در شریک و خوب
 باطلع این سبک و ساخته میگرد و اگر بهیچ از جانب
 او بهیچ است علیه حکم است بر او اند و البته در ساز
 درست و مرتب بهیچ در سبک است که در دست و منفعت

دو خانه خورشید است بزرگتر از آنکه در وقت صبح
 در خلیج اقیانوس دو آب جداست و در میان هر دو رود که
 هرگاه باندازه دو امر حرکت شود و صورت مصروف دور
 طبیب بقصد یقین صاحب منصب خواسته شود هر چه در
 مرحمت که خواهد بود نوکر بر خیزد

اوصاف و تکالیف بیایان که در این کتاب است

هر چه در ویل اوصاف اوصاف شرح داده اند باین شرح
 مرغیانی هم به اوصاف متصف به از تقویر و دیانت است
 فخر که در حفظ صحیح خیاست باین که در او سرور
 در تکلیف نویسنده اهل حفظ هم ساری و در باران
 است بر این که در اول دفتر شش بار در آن مرغیانی که
 صورت کبر هر چه باشد ثبت شود از هر چه در هر چه

لباس و سبک و تخت و در شش صید مسیلات و سایر
 و بختاج **دوم** و در مخارج الفایده از این است تعمیر از
 و اصلاح کعبه بار بار و در وقت درخت خواب
 سعید و تعمیر کعبه مسیلات **سیم** می بچ بودی لایق
 قیمت دور در غده که در اینجا ماند **چهارم** و در معالج هر روز

اطباء و در صحت و در کبر و در

تکالیف و در صبح زود در این است حاضر شود و چون
 از آن روید مرخص فرار غت فیشتد و روزانه در او غذا
 جداگانه نوشته بر دهن روزانه پسر دند اینکار با در محض
 باشد **دوم** و در هر چه در خلیج و بختاج غذا را بخندم و است
 و در باطلدع او باشد **سیم** اگر اطمینان طبیب از هر چه
 نزد شش باشد و در قدر دادن غذا و در هر چه **چهارم** و در

بویب مشترک نفس افواج و غده و ضرورت قصیر منور و غده
خاص صبح و حاضر شام و در خصایق شده و در روز و شب و در
انفاقیات که در مرضیانه و ارض می شود نوشته و مخارج
لبس روز و شب که بعد از شام و شام و شام و شام و شام و شام
صحت بفرستد **عجم** هر چه در دفا تر پیدا کند در شام
بویب وقت کند **ششم** مخارج که در روز مرضیانه و در شام
خود و در شام و شام و شام و شام و شام و شام و شام
کا در صحت لمانه بر ارجی سبب کا بدارد **هفتم** و غده
ماه روز نامه ماه که نوشته در در صفت و طو شمشیر و غده
و بیشتر و غده شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر
الطبر در صحت و در وقت صبح و در وقت برادر و صبح
و وقت شام و **سی** برادر و در **و** **عجم** **عجم**

الم

و عجم برادر شفا یافته و در خص **ششم** و صفت منج و
نوشته و در خص **بر** طراز نام غده بعد از شام و شام و شام
و غده نیز که بعد از شام و شام و شام و شام و شام و شام
در اخلاص و تکالیف در ایام و در کمال طر و تقاضا است
هر چه در ایام و شام و شام و شام و شام و شام و شام
اثبات شده و در ایام و شام و شام و شام و شام و شام
در غده و در شام و شام و شام و شام و شام و شام
و در طبر و شام و شام و شام و شام و شام و شام
باید از هر جنبه و در مرضیانه لازم خواهد بود و باید
صالح و ناسد فر شود و نیز کفایت و بنا کند **و** **و**
اجناس انبار در کبر از هر جنبه و شام و شام و شام
سی در جا و مکان و ظروف صالح انبار کند و در شام

در تکالیف بهستانات مریضخانه

خبر مریضخانه و پرستار را بر سر و نظر همه از کارگاه و کارگاه
 بعلت آنکه عوام همه ناخوشه را در امر مرده اند و جنبه میباشند
 هر کس در مریضخانه خدمت کند باید که مرت
 بهار شود و تا امر و از جانب او بیار و دست قرار محکم در باب
 پرستار ز سر باید معروض دارد باید معروض دارد
 صبح پرستار را از لوازم و مشروط همه معالجه است چنانکه
 بر مریضخانه لایم امر با و در مریضخانه معالجه در دست افتاد
 افتد و همه در مریضخانه خبر کار هر مریضخانه بر جد نظر شود
 چنانکه همه از آنها سنگین و در حال مشورت معلوم است
 در اینوقت لایق مرده و نفر لاشه است نفر یکی است
 بخوابد و کار هر مریضخانه کمتر تر باشد چنانکه همه نفر

مرده

مرشد و اینوقت رخ و ششتر که بیت مرگند لایم
 از لایم علیه را بر قرار کرده و امر مریضخانه منظم لایم و مریض
 از فراج همیشه مریضخانه آید اینوقت لایم پرستار و جانشین
 و بهتر لایم پرستار و دو قسم قرار دهند یکا آنکه همیشه
 متقیم مریضخانه باشد و هر آنکه نظر بعلت و کثرت را بر لایم از
 میان افواج مریضخانه مستند آورده شود اما طایفه
 اول پس باید به مرتبه مرتبه باشند مرتبه اول
 سرپرست طبخ است مرتبه دوم کسانیکه در دست
 و توزیع غذا و در معینان و بایشان است اصلاح
 اوطاقها مرتبه سیم کسانیکه همیشه در مطیف و پاک کعبه
 اوطاقها و سایر اعمه و شست و شو و خورق البسه و شست و
 و در میان اینهاست کسانیکه با مال و کثرت و بخت

موجبات شطیفه دارند و هم آتش آب و فراغ از آب
 مرض حاضر کنند و در نقد و حرکت پاهای بیمار انداختند
 و امروز در مار **لش** و لیس سر بر سر و حکم شراب به بیمار
 را تلخ تر و تعلیف اوست و صبح بعد از از درخت خشک
 سر با شیره خاشاکه شده و عسله مطبوخ در کار خود حاضر باشند و گفت
 تعقیبات خود را در اوطاقها مرض بخورند و بهایلیج را
 به بستن بر سر پستان بر بگذارد و در این فرایض بخورد و در نیم بر پستان
 پیش از آنکه در طبیب سحرگاه شام و بعد از آنکه در نیم باغی
 اوطاقها را اوطاقها را **لش** حساب شماره و شهاب است
 او باشد و چنانچه طبیب خواهد مرضی را و طاق مطبوخه مثل
 بر داید و اولالت کند و تحت نیم مشق در اوطاق جویم
 خانه است چهارم هنگام تریخ خود و سرکش بهایلیج کند

و بهیچون **لش** یک در میان به غرض نماید بعد از آنکه از اولت
 سرکش اوطاقها را **لش** در وقت خواب سرکش کند
 و در پستان زانو تریخ را تعیین نماید **لش** باید در وقت غرض
 کردن پستان زانو تریخ حاضر به خاشاکه مطبوخه اوطاقها
 مر لیس سکنین دارند از پستان ریدار خالی نماید بهایلیج
 برت او باشد

در تکالیف و امانات مریضخانه

قراولی مریضخانه خدمت مہمی است خصوصاً در زمان وقوع امراض
مسریہ و دولفرہ پس باید در لہر باب استہتام درت بشود و ہیکہ
عوض کردن قراول مریضخانہ لازم نیست چہ پس بجاد است و ہوم
مریضخانہ نہ تہ منجولہر و تکالیف از استقرار است **باید** مضبوط
قراولان آدم معقولی است و در سنگار و صاحب سواد باشد

مہتمم باید در خصوص حفظ دروازی مریضخانہ استہتام کند
چنانکہ بہ اجازت مقرر کیر لہر رقبہ است و پیرہن و شست
رخشت نہ ہر **مہتمم** بہر جا کہ است و در وقت و ہذا نظر دارد
قراول درست کند و در **جہانم** و عوض کردن قراول مہتمم را
نشان بر ہر **پنجم** چہ از لہر مریضخانہ گذرنا نہ در صطلح
بطیابا شد قراول ہر شہر ہر مریضخانہ کہ را خبر کار پرورار
مریضخانہ رخصت و خل و خروج نہ ہر **پنجم** چہ کہ باو عی
بہا در بر دروازہ مریضخانہ بسیار و گذرنا نہ نہ در دروازا باو
مقررہ کہ نہ شت نہ تا حکیم باشد یا طبیب نو تر باشد ہر روز
پہا از مہتمم چہ کہ گذرنا نہ سپید اورا بہر جا کہ منجولہر
برساند **پنجم** کہ در وقت سحر و وقت مرخصی کچہ شفا یافتہ
کے را از مریض ہر روز گذرنا نہ **پنجم** وقت مرخصی مریض اگر

بسته و خورچینه داشتیم ملاحظه کند و چنانچه از سبب
با آن بر سر و **ده** در لوازم شطیف پر هم میضایه **کود**
و در معبد با علی الله قراول بر دوش بگذارد تا که بر روی
مقرر بر یک جانشین **نما** چون از خدمت میضایه که وقت
خواهر پر هم رود از سبب رفتن **مید** اگر که خرد شده
اسباب و یا ماکول و مشرود به پر هم بر دوش اجازت ناظر
نگذارد **چهارم** پس از پر هم رفتن رئیس معالج و کار بکار
پارخانه در واره را بسته بقراول نوتر سپارد و هر هم
روشن از آئینه در دست تخته

و نسیم صبر انعام